

با اجازه امای سردبیر



«یک گفت‌وگو چالش برانگیز با سردبیر رازی به بهانه پنجم شهریور»

۲- روی میز کارش، کاغذ پخش و پلا کنید (البته در این صورت خونتان گردن خودتان!) اما اگر خواستید با خساست تمام، کج خندی (نوعی لبخند کج و ممسکانه!) تحویلتان بدهد از سینما و کتاب و روزنامه حرف بزنید. سردبیر نازنین ما خیلی «با حال» است، چرا که وقتی دیگ غضبش به غلیان درآید (موقع ته کشیدن مطالب رازی در پوشه مربوط) حال همه را ایشان مصادره می‌کنند!! و پس نمی‌دهند. لذا با آن «حال‌های» اخذ شده، شخصاً خودشان «با حال!» می‌شوند. در این جور وقت‌ها، جوش شیرین هم حریف ترشی اخمش نمی‌شود. در آذر ۱۳۷۵ گفتگویی با دکتر سیامک نژاد انجام شد که در ماهنامه آبان به چاپ رسید. بخشی از مطالب آن مصاحبه را همراه با سؤال‌های جدید و پاسخ‌های جدیدتر به‌عنوان هدیه روز داروساز تقدیم شما خوانندگان محترم

از وزارت کار شروع کرد. سردبیرمان را می‌گویم. اوایل انقلاب یک داروساز شد معاون وزیر کار، و بعدها مسئولیت‌هایی چون مدیر عامل شرکت سهامی دارویی کشور، سرپرست داروخانه‌های دانشکده داروسازی تهران، قائم‌مقام معاونت غذا و دارو را پذیرفت و اخیراً در مهاجرتی حرفه‌ای در مقام مدیرعامل شرکت پخش هجرت مستقر شد. آدم سازنده‌ایست و سخت دلبسته نظم. با برنامه کار می‌کند. در پشت هر کدام از میزهایی که نشسته، می‌گویند که یک برگ کاغذ یا یک مداد اضافی دیده نشده. همه چیزها با دقت و ظرافت و با دلیلی خاص کنار یا روی هم قرار گرفته‌اند. اگر خواستید دکتر سیامک نژاد را دلخور کنید، دو راه ساده نشانتان می‌دهم: ۱- در تحویل مطلب (برای چاپ در رازی)، بدقولی کنید.

رازی می‌کنیم. توضیح این نکته نیز لازم است که با توجه به روحیه طنزپرداز این همکار محترم و سوست داشتنی، هم سؤالات و هم پاسخ‌ها ظاهری طنزآمیز دارد. هر چند که این قالب فقط برای کاستن از تلخی واقعیت‌ها انتخاب شده است.

■ جنابعالی در خرداد ۱۳۳۱ به دنیا آمدید و در خرداد ۱۳۵۵ دکتر داروساز شدید. آیا پیام دوم خرداد را ۲۸ سال پیش شنود کرده بودید؟
□ چون در آن موقع موبایل (هنوز تلفن همراه نشده بود!)، بیشتر از حالا آدم را سرکار می‌گذاشت، لذا هر چه خواستم شنود کنم، خط زده نداد و با آوای نمکینی می‌گفت: مشترک مورد نظر در دسترس نیست!
■ چرا فکر می‌کنید درس خواندن و دکتر شدن کار اشتباهی می‌باشد؟
□ چنین فکری که نمی‌کنم. با اوضاع دکترهای تازه فارغ التحصیل، با پوست و گوشتم حس می‌کنم!
■ اگر به قول خودتان، اشتبهاً دکتر نمی‌شدید آن هم داروساز، دوست داشتید چکاره می‌شدید؟
□ قطعاً دلم نمی‌خواست وزیر ارشاد شوم، زیرا حوصله روزی سه وعده پاسخگویی را نداشتم.
■ شنیده‌ایم که پسران - از نظر شیطننت - روی دست ابوی محترم بلند شده‌اند، دوست دارید این شیطانک چه کاره بشود: روزنامه نگار، سیاستمدار، داروساز یا... و چرا؟
□ با حال و هوای امروز، قطعاً نمی‌خواهم روزنامه نگار شود. چون نه تنها چپش را چاق می‌کنند، بلکه مجبور است لقب اجاره‌ای و زنجیره‌ای را هم بدک بکشد!
■ نظرتان راجع به شعر معروف ۵-۴ دهه قبل چیست، آن شعر چنین بود:

فریدون مهربان است
عزیز کودکان است
نمی‌گوید مگر راست
که حسنش در همانست

□ ای آقا! اگر «راست» می‌گفت، که نانش توی روغن بود! البته این روزها «چپ» گفتن و راهنمای «راست» زدن هم مجرب است!
■ دوست داشتید این فریدون مهربان همان فریدون سیامک نژاد باشد؟
□ با این اخمی که با یک من عسل هم خورده نمی‌شود، باز هم مهربانی؟ عجب است از شما!
■ به نظر شما فریدون مورد نظر شاعر، گرایش به «راست» نداشته؟
□ البته ممکن است گرایش به «چپ» داشته، ولی چون هوارا پس دیده، راهنمای «راست» زده است!
■ چرا کمبود دارو هیچ وقت رفع نمی‌شود؟
□ برای این که اگر رفع بشود، دکان معاونت دارویی وزارت بهداشت، تخته خواهد شد!
■ بزرگترین مشکل داروسازی کشور، در چیست؟
□ مثل خیلی چیزهای دیگر در بی‌برنامه‌گی!
■ می‌گویید مسئولان شرکت‌های پخش آدم‌های «وصول‌گرایی» هستند؟
□ البته بعضی‌هایشان هم «فضول‌گرا» هستند! حالا «حالت» گرفته شد!
■ اگر داروخانه دار بودید و بیمه با ۶ ماه تأخیر پولتان را می‌داد، دلتان می‌خواست طلب‌های شرکت‌های پخش را چند ماهه پرداخت می‌کردید؟
□ اگر داروخانه دار بودم، بیمه جرأت نمی‌کرد پول مرا ندهد. زیرا در آن صورت سبیل رئیسش را دود می‌دادم!

■ داروسازان جوان چه بکنند (کار ندارند، زن ندارند، مسکن و ماشین ندارند و از همه بدتر خیال می‌کنند که آینده هم ندارند)؟

□ فعلاً بروند «غاز بچرانند» تا بعداً یواشکی در گوششان بگویم که چه کنند!

■ به نظر شما برای رفع مشکل اشتغال داروسازان جوان، باید دانشکده‌های داروسازی را تعطیل کرد یا نرخ رشد جمعیت را بالا برد؟

□ بالا بردن نرخ رشد جمعیت که در واقع زیر سؤال بردن شعار «فرزند کمتر، زندگی بهتر» است که ظاهراً در تمام دوران‌ها کاربرد دارد! درست مثل مرغ که سرش را هم در عزا می‌برند و هم در عروسی. پس بهتر است همان دانشکده‌های داروسازی را تعطیل کنند، که به راه حل پسندیده! این روزها یعنی «پاک کردن صورت مسأله» نزدیک‌تر است!

■ داروخانه‌های تک نسخه‌ای را در یک جمله تعریف کنید.

□ داروخانه‌هایی هستند که قیمت داروهایشان، قیمت خون پدرشان است!

■ از میان مسؤلیت‌های مختلفی که تجربه کرده‌اید، کدام یک برایتان تجربه دل نشینی بوده است؟

□ مسؤلیت و «تجربه دل نشین»؟ نفس شما از جای گرم بیرون می‌آیدها!

■ نقطه قوت ماهنامه رازی در چیست؟

□ در نقاط ضعفش!

■ و نقطه ضعفش؟

□ در نقاط قوتش!

■ جای چه نوع مطالبی را در رازی خالی می‌بینید؟

□ شما مگر جای خالی در رازی می‌بینید؟ من که تمام صفحاتش را نوشته شده می‌بینم!

■ چرا برای رازی طنزپردازی نمی‌کنید؟

□ برای این که «رازی» به اندازه کافی «طنز» دارد!

■ اسامی مستعار گل آقایی‌تان کدامند؟

□ حکیم‌باشی - پشمک - کاتب - عطارباشی - کدوخلوایی - تر بچه.

■ در دوران دانشجویی (سال‌های قبل از انقلاب) وقتی شیشه نمی‌شکستید و اعتصاب به راه نمی‌انداختید، ممکن بود به سینما بروید؟

□ اتفاقاً فقط به سینما می‌رفتم. سینما کاپری (بهمن فعلی) از دست ما خسته شده بود!

■ فیلمساز مورد علاقه؟

□ ابراهیم حاتمی‌کیا را بیشتر می‌پسندم.

■ فیلم محبوب سال‌های اخیر؟

□ «از کرخه تا راین» و «آژانس شیشه‌ای» به خاطر بیان واقعیت‌های تلخ!

■ فیلم محبوب روزگار جوانی؟

□ «قیصر» مسعود کیمیایی به خاطر شروع موج جدید در سینمای ایران، «تنگسیر» ناصر تقوایی به



دلیل احقاق حق در جهت پیاده شدن «عدالت اجتماعی»، «رگبار» بهرام بیضایی به خاطر طرح موشکافانه مشکلاتی که معلمین زمان طاغوت برای آگاهی دادن به دانش‌آموزان داشتند و بالاخره «گوزن‌ها»ی مسعود کیمیایی به دلیل بیان خوب و صمیمی تأثیری که یک مبارز زمان شاه در رفتارهای اطرافیانش بر جای می‌گذارد و هم چنین به واسطه دیالوگ‌های خوب و روانی که داشت.

■ رمان سال‌های جوانی؟

□ «مدیر مدرسه» جلال آل احمد که اتفاقاً اولین رمانی بود که خواندم.

■ آخرین کتابی که اخیراً مطالعه کرده‌اید؟

□ مگر روزنامه‌های زنجیره‌ای! می‌گذارند (بهتر است بگویم: می‌گذاشتند!) آدم به مطالعه کتاب برسد!

■ می‌گویند به این دلیل مسؤلیت شرکت پخش هجرت را قبول کردید که دفترش روبه روی سینما عصر جدید است؟

□ جانا سخن از زبان ما می‌گویی!

■ یک طنز چاپ شده در گل آقا را که می‌پسندید، برایمان باز نویسی کنید (برای رازی).

□ می‌گویند: شب عید امسال، سلمانی‌ها از بیکاری مجبور شدند سر همدیگر را بتراشند. آگاهان این مسایل سیاسی، کسادی بازار سلمانی‌ها را نزدیکی زمان انتخابات مجلس ششم با عید نوروز ارزیابی کرده‌اند. به گفته این آگاهان: «در ایام انتخابات، گروه‌های سیاسی آن قدر توی سر و کله هم زدند که طرفین مجبور شدند برای صفا دادن سر و صورت به جای رفتن به سلمانی‌ها، به اورژانس بیمارستان‌ها مراجعه کنند!»

■ تا به حال شده که آقای صابری (کل آقا) روی نوشته‌ای از شما خط بکشد (به عنوان مطلب غیر قابل چاپ)

□ زیاد!

■ چه احساسی در آن صورت به شما دست داده؟

□ احساس تیغ «ناست»! البته این دیالوگ یک تبلیغ زمان طاغوت است که الان اسمش شده تیغ تیز!

■ نسبت به روز پنجم شهریور چه احساسی دارید؟

□ اگر در آن روز هوای تهران آلوده نباشد، احساس «نفس عمیق»!

■ و پیامتان برای داروسازان محترم و ارجمند رازی؟

□ سعی کنید فرزندانان اشتباه شما را تکرار نکنند! حالا که سؤال‌های جدید تمام شده با هم قسمت‌هایی از سؤال و جواب‌های قدیمی! را مرور می‌کنیم:

گفتگوی این شماره آبان با سرپرست سابق داروخانه‌های دانشکده داروسازی یعنی آقای دکتر سیامک نژاد صورت گرفته است. از آنجا که ایشان دستی توانا در طنز هم دارند، پاره‌ای از سئوال‌ات به وادی طنز کشیده شده، هر چند مطمئن نیستیم پاسخ ایشان به سئوال‌ات رسمی‌تر و جدی هم به صورت طنزآمیز بیان نشود.

■ سال تولد و سال فراغت از تحصیل دانشگاهی؟

□ بنده در ۲۱ خرداد ماه سال ۱۳۳۱ به دنیا آمدم که فکر می‌کنم اولین اشتباه بزرگ زندگیم همین بوده است! دومین اشتباه هم همین فارغ‌التحصیلی از دانشگاه در خردادماه سال ۱۳۵۵ است! می‌پرسید: چرا؟ برای این که وقتی قصاب محله ما گوسفند زنده را با «موبایل» خرید

و فروش می‌کند، بنده با شنیدن غاز حقوق دکتری، آدم اشتباه کاری نیستم؟

■ **مسئولیت‌های حرفه‌ای (کدامشان را می‌پسندید)؟**

□ جونم برایتان بگوید: هر کجا که بیشتر پول بدهند، حرفه مورد علاقه‌ام همانجاست! ولی وقتی شکم سیر می‌شود هوس می‌کنم «رئیس جمهور» شوم!

■ **میانه‌تان با درس‌های دانشگاهی چگونه بود؟**
□ ای آقا، قرار نبود شوخی کنید! ما و درس قبول شدنمان هم در دانشگاه به خاطر دخیل بستن‌های مادرمان در امام زاده‌های تهران اتفاق افتاد، آن هم چه اتفاق ملسی!

به هر حال هر چه بود دانشگاه تمام شد و ما هنوز که هنوز است، دعاگوی شاگرد اول کلاسمان هستیم!

البته مادرمان هنوز هم می‌گوید: چه اتفاق شیرینی بود. ولی خدا حفظش کند که چقدر آدم خوب و خوش خیالی است!

■ **به کدام درس بیشتر علاقه داشتید، چرا؟**

□ راستش را بخواهید چون از اولش هم بنده اهل عمل بودم، لذا عاشق درس‌های عملی بودم. ولی آخر عاقبت این عشق و عاشقی، چرا باعث «عملی» شدنم نشد! نمی‌دانم دعایش را به جان کی باید بکنم؟ ولی همین رابطه عاشق و معشوقی این حقیر با درس‌های عملی، ثمره‌اش یک سال و نیم کار مداوم روی پایان نامه‌ام بود. موضوع پایان نامه بنده «بررسی عصاره آبی یکی از گیاهان تیره فرقیون» بود که سرانجام به صورت مقاله‌ای تحت عنوان:

Chemical Examination of Euphorbia Lanata
Boissier

در مجله:

Quarterly Journal of crude Drug Research 16
(1978), No. 4, pp. 163 - 166

چاپ شد.

البته «پایان نامه» نیز با درجه ممتاز پذیرفته شد و هشت واحد هم نمره «الف» برایم به ارمغان آورد. استاد راهنمایم در گروه فارماکوگنوزی به دلایل فوق‌الذکر اصرار زیادی داشت که به من بورس آمریکا جهت ادامه تحصیل بدهد، که بعداً در دانشگاه بمانم. آدم خوش خیالی بود، نه؟

چونکه امروز وقتی حال و روز اساتید دانشگاه را می‌بینیم که چه‌طور برای شنیدن غاز حقوق، به عنوان «استاد پروازی» یک پایشان تهران است، یک پایشان زنجان و... متوجه می‌شوم که چقدر خدا به من رحم کرد که سومین اشتباه زندگیم را مرتکب نشدم.

البته استاد راهنمای بنده نیز عاشق بود، منتهای مراتب عاشق «استیک ۲/۵ سانتی»! ثمره این عشق و عاشقی هم این که چندین سال است در یسنگه دنیا، لابد دلی از عزا در می‌آورد با معشوقه ۲/۵ سانتی‌اش!

■ **از کدام درس دلخور بودید، چرا؟**

□ ای کاش بودم! چرا که بعضی از همکلاسی‌هایمان که از همه چیز دلخور بودند و از درس دانشگاهی نیز به‌هکذا! حالا چهل تایی ما را می‌خرند و آزاد می‌کنند.

■ **بهترین نمره دوران تحصیلی دانشگاهی چند بود و از چه درسی؟ و بدترین آن؟**

□ هر چه می‌خواهیم از خودمان تعریف نکنیم! مگر این مصاحبه‌گر محترم می‌گذارد؟

بنابراین هر چه بادا باد. بگذار یک بار هم ما «ریا» کنیم!



□ وقتی آدم از بچگی «پستانکش» را طوری قایم کند که مادرش همیشه دنبالش بگردد، خوب معلوم است در بزرگی آدم مخفی کاری می‌شود دیگر! حالا این عادت کار دستمان داده و باعث شده تا همیشه در دلمان بخندیم. به همین خاطر چهره‌مان خندان نیست، و با این که خودمان ریش داریم، تا دلتان بخواهد در دلمان به ریش دیگران می‌خندیم!

■ طنز نوشتن مقوله‌ای جدی است یا شوخی؟

□ به اعتقاد من، جدی‌ترین کار یک نویسنده، طنزنویسی است. منتهای مراتب به دلیل برداشت غلط ناشی از عدم درک صحیح طنز، خیلی‌ها طنزنویسی را با بذله‌گویی اشتباه می‌گیرند. به همین خاطر توقع دارند که هم مطلب طنز، همیشه آنها را بخنداند، و هم طنزنویس، آدم خندانی باشد. البته «طنز» خشکی مطالب جدی را ندارد و نباید هم داشته باشد.

خنده‌ای را که «طنز» بر لبان خواننده می‌نشانده، خنده‌ای نیست که در نتیجه شنیدن یک جوک حادث می‌شود، بلکه در حقیقت «زهرخندی» است که در اثر بیشتر طنزنویس بر زخم‌های چرکین جامعه به وجود می‌آید. البته بحث در این زمینه بسیار است که جایش اینجا نیست.

■ رابطه‌ای هست میان طنزنویس و کار در داروخانه (مثل زیاد بودن سوژه برای نوشتن؟)

□ طنزنویسی با تمام اجتماع رابطه دارد، چه رسد به کار در داروخانه. ولی امروز داروخانه زیباترین طنزی است که وجود دارد. چرا؟ برای این که در داروخانه همه چیز پیدا می‌شود، آلا «دارو»!

■ به فوتبال هم علاقه دارید؟ (تیم و فوتبالیست مورد علاقه شما؟)

مگر دیگران که کردند آسمان به زمین آمد؟ به هر حال بهترین نمره دوران تحصیلی ما «۲۰» بود، آن هم از دو واحد «سنتز مواد دارویی». بدترین آن هم نمره «۲» بود از سه واحد درس شیرین «ریاضی». البته این پدیده را دست کم نگیرید! زیرا گرفتن چنین نمره‌ای آن هم از درس شیرین ریاضی، حکایت از آن دارد که صاحب نمره با بعضی از ما بهتران وجه اشتراک دارد، یعنی هر دو «حساب» سرشان نمی‌شود!

■ می‌گویند که در دوران دانشجویی، دانشجوی خیلی آرامی نبودید، صحت دارد؟

□ نه تنها در دوران دانشجویی که از اولش هم بچه شلوغی بودم. اگر چه می‌گویند: «تره به تخمش می‌ره، حسنی به باباش»، ولی ظاهراً در این مورد به قول معروف «برعکس نهند نام زنگی، کافور». یعنی مادرمان از همان بچگی تا ما را می‌دید، می‌گفت: معلوم نیست این تخم جن به کی رفته؟ البته خیال بد نکنید! از قدیم هم گفته‌اند: «بچه حلال زاده به دائیش می‌رود».

■ شما طنزنویس هم هستید. پس چرا بیشتر عبوس هستید تا خندان؟

□ بنده همه ورزش‌ها را با یک چشم نگاه می‌کنم. البته نه به این خاطر که از یک چشم عاجزم! بلکه چون زاویه دیدم خراب است، مجبورم این طوری نگاه کنم!

از اینها که بگذریم، من هفته‌ای دو جلسه «فوتبال» و دو جلسه هم «شنا» می‌کنم. البته اگر چشمم نمی‌زنید و حتماً به تخته می‌زنید! بیش از ده سال است که این کار تداوم دارد. ضمناً چون فوتبال‌بلیست‌تر از خودم سراغ ندارم! لذا فوتبال‌بلیست مورد علاقه‌ام، خودم هستم! و تیمی را می‌پسندم که خودم در آن بازی می‌کنم!

■ هیچ وقت شده دنبال دارو بگردید؟

□ آدم وقتی «اهل بخیه» باشد، نانش توی روغن است. البته ما با این که اهل بخیه‌ایم، ولی نانمان توی «شربت اکسیکتورانت» است! چشممان کور، می‌خواستیم «داروساز» نشویم.

■ طنز نوشتن آسانتر است یا اداره داروخانه؟

□ از طرف پرسیدند: «ترشی خوبه یا لیته؟»، نه گذاشت و نه برداشت و گفت: «البته لیته، لیته!»

مرد حسابی! چی را با چی مقایسه می‌کنی؟ بعد از عمری دود چراغ خوردن و دکتر شدن، هنوز نمی‌دانی «شقیقه» کجاست؟

■ فرق یا اشتراک داروخانه با بانک مرکزی چیست؟

□ داروخانه با بانک مرکزی هم فرق دارد، هم اشتراک. فرقشان این است که در داروخانه «دارو» پیدا نمی‌شود و در بانک مرکزی «دلار»!

اشتراکشان این است که در هر دو، نسخه پیچیده می‌شود ولی در همین اشتراک نیز یک افتراق دیگر وجود دارد و آن این که این روزها در داروخانه نسخه پزشک‌انی پیچیده می‌شود که «تورم» را برطرف می‌کند، ولی در بانک مرکزی

نسخه اقتصاددان‌هایی پیچیده می‌شود که «تورم» ایجاد می‌کند!

■ اگر وزیر بازرگانی بودید، واردات و صادرات چه کالاهایی را آزاد می‌کردید؟

□ راستش را بخواهید چون وضع «دلارمان» هنوز خوب نیست، از خیر واردات می‌گذشتیم. ولی در راستای کمک به صادرات غیر نفتی، صادرات «غاز» و «سماق» را آزاد می‌کردیم تا مردم دیگر ممالک هم، از مزایای «غازچرانی» و فواید «مکیدن سماق» بهره‌مند شوند!

■ یک داروساز خوب و مسؤول از نظر شما باید واجد چه صفاتی باشد؟

□ همان خوب و مسؤول که باشد، کفایت می‌کند! ■ چه شغلی را مناسب و برآزنده داروسازان جوان تازه فارغ‌التحصیل می‌دانید؟

□ شغلی که «نان» و «آب» داشته باشد!

■ کدام دارو بی‌رویه مصرف می‌شود؟ چه کار می‌شود کرد؟

□ خیلی داروها بی‌رویه مصرف می‌شوند، و تنها کاری که می‌شود کرد، این است که به آنها بگوییم: «مصرف بی‌رویه، کار خیلی بدیهه!»

■ و کلام آخر؟

□ باز هم کلام آخر می‌خواهی؟ خدا قوت به این همه اشتها!

تکمله: در خاتمه از همه همکاران و خوانندگان عزیز تمنا می‌کنم که خوبی‌های این مصاحبه را از برادر عزیزم حضرت دکتر روشن ضمیر (نویسنده مقدمه مطلب و طراح سؤالات مصاحبه) که همیشه بنده را وام‌دار محبت‌های خودش کرده است بدانید، و کاستی‌های آن را نیز از من گردن شکسته سراپا تقصیر.

والسلام